

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق در مقصد ثانی که برای احکام عیوب مقرر شد، هشت مسئله را ذکر می‌کنند که شش مسئله از این مسائل هشت‌گانه گذشت؛ اما مسئله هفتم، فرمود: «السابعة: لا يثبت العن إلا بإقرار الزوج - أو البينة بإقراره أو نكوله - و لو لم يكن ذلك و ادّعت عننه فأنكر فالقول قوله مع يمينه - و قيل يُقام في الماء البارد»^۱.

در تتمه بحث جلسه قبل این نکته باید ملحوظ باشد که خيار عيب در بيع حتماً سه ضلعی است و خيار عيب در نکاح حتماً دو ضلعی است. در خيار عيب، خواه از طرف مبيع باشد خواه از طرف ثمن، که اگر مبيع فاسد بود مشتری خيار عيب دارد و اگر ثمن مانند درهم و دينار مغشوش بود معيب بود بايع خيار عيب دارد، اين مثلث است؛ يا امضا می‌کند «بلا أَرش»، يا امضا می‌کند «مع الأَرش»، يا ردّ می‌کند؛ چه اين عيب در مبيع باشد چه در ثمن، چه برای بايع باشد چه برای مشتری، خيار عيب اين سه ضلع دارد. و أَرش هم مستحضريد که تعبد شرع است، چون تفاوت دو نرخ نیست، تفاوت قيمت صحيح و معيب است، سنجش اين قيمت است، کسر اين سنجش از ثمن است، کاری به قيمت ندارد. و اما خيار عيب در جريان نکاح؛ اين يا قبول است «بلا شيء»، يا ردّ است «بلا شيء». آن مسئله غرامت همان طوری که در جلسه قبل گذشت مخصوص مرد است که غرامت می‌گیرد نه زن، و آن در صورت تدليس است.

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۵.

پس در خیار عیب در بیع، طرفین اُرش می‌گیرند؛ اگر مبیع معیب بود مشتری اُرش می‌گیرد و اگر ثمن معیب بود بایع اُرش می‌گیرد. ولی در اینجا غرامت یکطرفه است، فقط شوهر غرامت می‌گیرد «و لا غیر»؛ اگر شوهر معیب بود، دیگر زن غرامت نمی‌گیرد، مهریه گرفت و تمام شد.

اما مسئله هفتم؛ مسئله هفتم اختصاصی به مسئله عنن ندارد، منتها چون در نصوص سخن از عنن آمده، این عنن را مطرح می‌کنند. عیب یا جلی است که مستور نیست، که این شبیه خیار رؤیة است؛ قبلاً این عیب نبود، این عیبی که بعد پیش می‌آید خیارآور است، اختلافی در کار نیست، چون اگر عیب قبلی باشد که مستور نیست مشهور است. عیب اگر مشهور باشد؛ یعنی روشن و شفاف باشد مانند برص، جذام، جنون و مانند اینها، این بخش‌های صریح و قویشان، اینجا اختلافی بین زوجین نیست و اگر عیب مستور باشد نظیر عنن، این عیب باید اثبات شود.

پس اگر چنانچه عیب مشهور و روشن بود که نزاعی در کار نیست و اگر مستور بود باید ثابت بشود. راه اثبات این عیب مستور مانند عنن، یا اقرار خود زوج است، یا بیّنه بر اقرار است، یا نکول از یمین است؛ اینها راه‌های اثباتش است. آنجا که خود زوج اقرار بکند که «بین الرشد» است. آنجا که فعلاً اقرار نمی‌کند، قبلاً اقرار داشت و شهود شهادت می‌دهند که او اقرار کرده است، این با بیّنه ثابت می‌شود. اما حالا با بیّنه‌های علمی هم عنن ثابت می‌شود یا ثابت نمی‌شود؟ این «فیه تأمل»! بیّنه‌های علمی مانند کار کارشناسان، این دو گونه است: یک وقت است یک پزشک ماهر که خبر است براساس علائم و مانند آن تشخیص می‌دهد که این شخص به عنن مبتلاست؛ یک وقت است نه، با دستگاه عکس‌برداری و مانند آن ثابت می‌کنند. آنجایی که با دستگاه عکس‌برداری و مانند آن ثابت بشود که او عنن است، این در حکم مشاهده است. اگر ما در مسئله «رؤیت هلال» گفتیم به اینکه با چشم مسلح دیدن هم کار رؤیت را می‌کند، اینجا هم حکم همین است؛ با آن دستگاه می‌بینند که او عنن دارد، این عضو

عنین است، این روشن است. چرا می‌گوییم (حکم) این (عنن) مانند آن (مسئله رؤیت هلال) است؟ برای اینکه ما یک خبر داریم، یک شهادت داریم و یک گزارش اهل خبره. خبر این است که راوی می‌گوید فلان شخص این حرف را گفت، یا من دیدم این کار را کرد که از حس باید خبر بدهد، چون اگر از حدس خبر بدهد این خبر نیست. این خبری که در «فقه و اصول» حجت است، باید مورد خبر، امر حسی باشد. آنجاهایی که خود راوی کلمات را ضبط می‌کند و می‌نویسد که امام (سلام الله علیه) می‌فرماید و او کلمات را می‌نویسد؛ نظیر سماعه و مانند سماعه که قلم می‌گرفتند خدمت حضرت می‌رفتند مطالبی که امام می‌فرمود را می‌نوشتند، این حسی بود؛ یا بخشی از روایت‌های دیگری که زرارہ و مانند او داشتند. یک وقت است که نمی‌نویسند، امام (سلام الله علیه) یک مطلبی را یکی دو سه سطر فرمود، ایشان هم همان را نقل می‌کند. نقل به لفظ در این گونه از موارد گرچه حافظه آنها قوی بود، آدم احراز قطعی بکند که این نقل به لفظ است، یک کمی مشکل است! در حالی که در تمام بحث‌های «فقه و اصول» ما به تک‌تک این الفاظ اعتماد می‌کنیم؛ از آن اطلاق می‌گیریم، عموم می‌گیریم، قرینه می‌گیریم. آنجا که این راوی مانند سماعه و مانند او کلمات را حضرت می‌فرمود و او می‌نوشت، بنای عقلا هم بر این است یک اطمینان عقلایی هم هست که این متن فرمایشات حضرت را نوشته است؛ اما آنجایی که سؤال و جواب هست، سه چهار جمله سؤال می‌کنند، حضرت هم این سه چهار جمله را جواب می‌دهد و این شخص اینها را نقل می‌کند. انسان اطمینان صددرصد داشته باشد که تمام کلمات بدون کمترین چیز نقل شده، این یک کمی مشکل است! و غالب روایات ما هم از همین قبیل است؛ منتها سرّ اعتماد فقهاء بر این روایات این است که اینها گرچه محسوس نیستند نظیر کار سماعه، ولی مبادی حسی دارند، یک؛ قریب به حس‌اند، دو؛ این اطمینان‌آور است که امام همین‌طور فرمود، برای اینکه زرارہ و مانند زرارہ که کارشناس هستند، مواظب هستند لفظی نمی‌آورند که برخلاف آن لفظ

امام (سلام الله علیه) باشد؛ لذا در این کلمات در عمومش، در اطلاقش، در تقدم و تأخرش حساب می‌کند و اجتهاد می‌کند و استنباط می‌کند و مانند آن. اینها یا محسوس‌اند نظیر آنجا که کلمات حضرت را می‌نویسند، یا مبادی حسیه دارند و قریب به حس‌اند نظیر مواردی که نقل به معنا می‌کنند. آنجا که نقل به معنا می‌کنند ما آثار لفظ را بار می‌کنیم، برای اینکه مبادی حسیه دارند و قریب به حس‌اند.

پس خبر باید «عن حس» باشد، شهادت هم باید «عن حس» باشد، نه «عن حدس». اگر طیب براساس آن مدارک و منابع علمی عن را تشخیص داد، این شهادت نیست، این حرف اهل خبره است. آیا اهل خبره حرف‌هایشان در این‌گونه از موارد حجت است یا نه؟ این یک بحث خاص خودش را دارد، در باب «شهادت» نیست.

پس «هاهنا أمور ثلاثة»: یک وقتی خبر است که در «فقه و اصول» و مانند آن مطرح است؛ یک وقتی شهادت است که باید «عن حس» باشد؛ یک وقتی گزارش اهل خبره است که او از حدس خبر می‌دهد، نه از حس. خبر باید «عن حس» باشد، شهادت باید «عن حس» باشد؛ اما خبره «عن حدس» خبر می‌دهد. در بحث «قضا» شهادت معتبر است، نه گزارش اهل خبره! آنجا که به علم قاضی برمی‌گردد بله، آنجا گزارش اهل خبره که از حدس است کارآمد است؛ اما آنجا سخن از بینه است که «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى»^۱ آنجا شهادت «عن حس» می‌خواهد. عن هم که محسوس نیست؛ عضو، محسوس است، نه عنین بودن آن عضو یا عنین بودن شخص! اگر چنانچه با ابزار و آلات فنی و پزشکی، این به حد حس رسید، اگر ما گفتیم رؤیت هلال با ابزار و چشم مسلح کافی است، اینجا هم یقیناً کافی است، اینجا هم شهادت است؛ زیرا «عن حس» است و شهادت می‌دهد. اگر کسی با

۱. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۴.

چشم مسلّح قمر را ببیند و شهادت بدهد، شهادتش از حس است، چون حس مسلّح با غیر مسلّح یکی است «إلا ما خرج بالدلیل».

پرسش: ...

پاسخ: غرض این است که اگر در اثر ریزگردها و علل و عواملی چشم نتواند ببیند، و اگر این موانع نبود چشم می‌دید، حالا با چشم مسلّح دیدند که این موانع را برطرف می‌کند؛ این ریزگرد را، این ابر ضعیف را، اینها را برطرف می‌کند و می‌بیند. بنابراین این شخصی که رؤیت کرد با چشم مسلّح برای خود او ثابت می‌شود و می‌تواند هم شهادت بدهد، چون شهادت باید «عن حس» باشد. اما یک وقتی یک منجمی است در اتاق خود نشسته و برابر ریاضیات و علوم این را «عن حدس» دارد می‌گوید که الآن ماه در آسمان است، این شهادت نیست، این قول اهل خُبره است که اگر کسی اطمینان پیدا می‌کند بکند، وگرنه نه؛ اما آنجا که شخص دید، چه آدم اطمینان پیدا کند و چه نکند، آن حجت شرعی است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، منظور این است که باید حس باشد، ولی حس مسلّح با حس غیر مسلّح یکی است یا فرق می‌کند؟ اگر در مسئله «رؤیت هلال» گفتیم که حس مسلّح با غیر مسلّح یک حکم دارد، الآن هم (در این مسئله) اگر با دستگاه بررسی کردند همان حکم را دارد.

پرسش: ...

پاسخ: قیاس نیست، از سنخ همان است. این چشم با ابزار سلاح ماه را مشاهده می‌کند؛ در جریان عنن با دستگاه مشاهده می‌کند که این شخص عنین است، نه اینکه براساس کارشناسی باشد و قول خُبره باشد به عنوان کارشناس و صاحب نظر، او می‌شود اهل خُبره.

غرض این است که این سه امر کاملاً مرزهایشان از هم جداست، احکامشان هم جداست؛ خبر باید «عن حس» باشد و این گزارشات چون مبادی حسی دارد یا به حس نزدیک است حجت است، شهادت باید «عن حس» باشد، قول خُبره «عن حدس» است. منجم شاهد نیست، خیر است. این منجم که می‌گوید ماه دیده می‌شود الآن هم که در اتاق خود نشسته و مشغول مطالعه است می‌گوید الآن ماه در آسمان است. قول او به عنوان شاهد مطرح نیست، به عنوان اهل خُبره مطرح است، زیرا «عن حدس» نظر می‌دهد نه «عن حس».

در این قسمت که دارند بیّنه باشد، اصرار مسالک^۱ و اصرار جواهر^۲ این است که بیّنه «علی إقراره»، چرا بیّنه «علی إقراره»؟ بیّنه «علی» خود عنن باشد مگر چه می‌شود؟! اینها می‌گویند چون عنن قابل حس نیست، بیّنه‌بردار نیست. اگر ما گفتیم پیشرفت امروز، این چشم مسلّح را هم مانند چشم غیر مسلّح می‌کند؛ پس عنن هم قابل بیّنه است. شما حتماً می‌گویید این عبارتی که در متن شرایع آمده: «لا یثبت العنن إلا بإقراره أو البینه»، «أی البینه علی إقراره»، خیر! «بینه علی عننه». شما می‌گویید عنن امر حسی نیست، می‌گوییم بله امر حسی نیست؛ ولی با چشم مسلّح عنن ثابت می‌شود. منتها یک کسی که با چشم مسلّح می‌خواهد ببیند باید کارشناس هم باشد. اینجا حس محض نیست نظیر رؤیت هلال با چشم مسلّح که دیگر کار فُتی نمی‌خواهد، بلکه یک آمیختگی دارد با کار

۱. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۳۱.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۵۲.

فتی، چون هر کس که با این دستگاه ببیند عنن را تشخیص نمی‌دهد، یک کاری است که به کمک چشم مسلح آن کسی که اهل خبره است می‌بیند؛ آن وقت اینجا چون مبادی حسیه دارد یا قریب به حس است، به منزله بینه است. پس اصراری که در مسالک است، اصراری که در جواهر هست که بینه «علی إقراره»، این ضرورتی ندارد؛ گاهی بینه بر خود عنن است و گاهی بینه بر اقرار عنین است که با این امر ثابت می‌شود. اما اگر دستگاه مسلح نبود، فقط نظر کارشناسی پزشک بود، او با شواهد طبی از راه حدس به عنین بودن این شخص نظر می‌دهد، این حرف خبره است. اهل خبره در شهادت حرف‌هایشان مسموع نیست، مگر در اختلافاتی که به اهل خبره برمی‌گردد.

پس اینکه ایشان فرمودند: «لا یثبت العنن إلا بإقرار الزوج أو البینة»، این آقایان می‌گویند «أی البینة علی إقراره»؛ البته بینه «علی إقراره» هم ثابت می‌کند. لکن ظاهر فرمایش مرحوم محقق در متن، بینه بر خود عنن است، نه بینه بر اقرار عنین، بینه بر اقرار عنن ثابت می‌شود، حالا آن روز چه وضعی داشتند که بینه بر عنن اقامه بشود باید که بحث کرد و سرّ اینکه این آقایان آمدند گفتند بینه «علی إقراره»، برای اینکه آن روز تشخیص عنن به حس نبود تا شهادت‌پذیر باشد.

روایت از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است که حضرت به آفتاب اشاره کردند فرمودند: «عَلَى مِثْلِهَا فَاشْهَدْ أَوْ دَعْ»؛^۱ اگر مطلب مثل آفتاب روشن شد شهادت بدهید، وگرنه شهادت ندهید. غرض این است که شهادت باید «عن حس» باشد، آن گزارش عالمانه که از حدس است، آن به خبره برمی‌گردد. در بحث غبن که این چقدر می‌ارزد؟ قیمت بازار چقدر است؟ در ظرف فروش چقدر می‌ارزید؟ اینها محسوس نیست، اینها را کارشناس تشخیص می‌دهد، رجوع به اهل خبره می‌کنند برای تشخیص غبن که این نظر اقتصادی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۴۲.

کارشناس است، این حسی نیست. بله، اگر یک چیز رسمی از یک مرکزی صادر شده بود، یک؛ و این آقایان شنیدند، دو؛ این می‌شود شهادت، چون «عن حس» دارند می‌دهند. قیمت را فلان مرکز باید تعیین کند، اینها شنیدند که فلان مرکز قیمت را این تعیین کرده است، بقیه می‌شود عن، این می‌شود شهادت؛ اما چقدر می‌ارزد؟ این کار اهل خبره است، از سنخ شهادت نیست. اینکه مرحوم محقق فرمود: «لا یثبت العن إلا بإقرار الزوج أو البینه»، الآن می‌شود بیّنه را هم به اقرار برگرداند یعنی بیّنه بر اقرار، هم بیّنه بر عن. اگر چشم مسلح به منزله چشم بی‌سلاح است و اگر آن کار کارشناسی پزشکی تحت الشعاع این عکس و بررسی است، این بیّنه مسموع است؛ اما اگر نه، این عکس‌گیری یک مبدأً ضعیفی است برای نظر دادن اهل نظر که آن فتوای «عن حدس» قوی‌تر بود، باز این می‌شود اهل خبره، از سنخ شهادت نیست. شهادت جایی است که آن قسمت‌های غیر حسی ضعیف‌تر باشد و این قسمت‌های حسی قوی‌تر باشد.

پرسش: در عکس برداری هم احتمال خلاف هست.

پاسخ: بله، ما که یقین نمی‌خواهیم، یک اطمینان عقلایی می‌خواهیم. در همین مسئله شهادت «عن حس» هم احتمال اختلاف است، این جزم که نیست؛ ما یک اطمینان عقلایی می‌خواهیم. در این علمی که در این امور معتبر است که آدم باید عالم باشد، علم ریاضی که نیست، علمی است که اطمینان آور است.

فرمودند: «لا یثبت العن إلا بإقرار الزوج أو البینه بإقراره»، این دوتا؛ «أو نکوله»؛ اگر رفتند در محکمه، زن مدّعی عن مرد بود، نه مرد اقرار داشت و نه زن بیّنه بر اقرار داشت، نه زن بیّنه بر عن داشت، این مرد چون منکر است باید سوگند یاد کند. اگر سوگند یاد کرد که تبرئه می‌شود و عن منتفی است؛ اما اگر سوگند یاد نکرد، ابایی از سوگند داشت، نکول از بین داشت، او محکوم به عن است. آیا باب «قضا» همین‌طور است؟ یا «فیه اختلاف»؟

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى علیه) نظرشان در باب «قضا» این است که اگر چنانچه مدعی دلیل آورد که آن دلیل عبارت از اقرار منکر است، یک؛ یا بیّنه بر اقرار است، دو؛ یا بیّنه بر اصل مطلب است، سه؛ این حرف مدعی ثابت می شود و اگر ثابت نشد راه دیگری هم هست، منکر باید سوگند یاد کند. منکر اگر از ادای سوگند استنکاف دارد و حاضر نیست قسم بخورد، محکوم به این است که این عنن را دارد. آن آقایان می گویند صرف نکول از یمین ثابت نمی کند که عیب موجود است، این یمینی که مورد نکول منکر است باید برگردد به مدعی، اگر مدعی این یمین مردود را پذیرفت و سوگند یاد کرد، محکمه علیه این منکر حکم صادر می کند. پس یمین مردوده بعد از نکول کسی است که «علیه الیمین». اگر ما گفتیم به صرف نکول مطلب ثابت می شود «کما ذهب إليه المحقق»، اینجا با نکول ثابت می شود و اگر گفتیم صرف نکول منکر مطلب ثابت نمی شود، این یمین زمین نمی ماند، این یمین از منکر برمی گردد به مدعی، مدعی یمین مردوده را حلف می کند، آن وقت مطلب ثابت می شود. این است که بین نظر مرحوم محقق و دیگران اختلاف هست، و اینکه می بینید در مسالک و جواهر و مانند آن می گویند «بنائاً علیه»، بنا بر اینکه به صرف نکول مطلب ثابت بشود، همین است. مرحوم محقق چون نظر شریف ایشان این است که اگر منکر نکول کرد علیه او محکمه حکم می کند. دیگران می گویند اگر منکر نکول کرد، این سوگند برمی گردد به مدعی، این مدعی یمین مردوده را حلف می کند، از آن به بعد محکمه علیه منکر حکم صادر می کند. چون اختلاف در باب «قضا» است، مرحوم محقق اینجا به نکول براساس مبنای خودشان حکم کردند. آنها که به صرف نکول منکر حکم نمی کنند، می گویند یمین مردوده را مدعی باید حلف کند. «لا يثبت العنن إلا بإقرار الزوج» که «إِقْرَارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ»^۱ این اقرار اختصاصی به حسی و حدسی ندارد هر امری باشد؛ چون اقرار یک امر عقلایی است و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۳، ص ۱۸۴.

شارع هم آن را امضا کرده «إِقْرَارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ». این (اقرار) چه حدسی باشد و چه حسی؛ اما اگر خبر باشد - خبر واحد که در «فقه و اصول» مطرح است - حتماً باید حسی باشد یا قریب به حس، لذا نقل معناها را در «فقه و اصول» می‌پذیرند، برای اینکه قریب به حس است. ما تقریباً اطمینان داریم که بسیاری از این روایات نقل به معناست، برای اینکه آنجا قلم و کاغذ و دوات نبود؛ یک خط عبارت را بدون اینکه یک کلمه‌ای یا حرفی کم و زیاد بشود، این خیلی بعید است! البته حافظه آن روز قوی بود، چون مبادی حسی دارد و قریب به حس است، آثار حس بر آن بار می‌کنیم و به تمام الفاظ احترام می‌گذاریم. اما اقرار اختصاصی به حس و حدس ندارد؛ هر امری براساس اینکه «إِقْرَارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ»، بنای عقلا بر اطلاق عموم است، شرع هم همان را امضا کرده است.

«لا يثبت العن إلا بإقرار الزوج»، یک؛ یا بیّنه بر اقرار، دو؛ یا بیّنه بر عنن که براساس دستگاه‌های چشم مسلح، به انضمام یک کارشناسی خفیفی هم که در کنارش هست. «أو نكوله»؛ این «نكوله» مورد قبول بعضی از فقهاء نیست که صرف اینکه منکر از قسم سر باز می‌زند و محکمه او را محکوم کند، بعید است. می‌گویند حالا که او قسم یاد نمی‌کند این قسم برمی‌گردد به مدعی، مدعی این یمین مردوده را حلف می‌کند، محکمه علیه منکر حکم صادر می‌کند.

خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را! ایشان بارها می‌فرمود قسم‌های خدا به بیّنه است نه در قبال بیّنه. معمولاً در محاکم قضایی ما یک بیّنه داریم و یک قسم. قسم در قبال بیّنه است، کسی که دلیل ندارد قسم می‌خورد. اما تمام قسم‌های قرآن که قرآن کریم با «لام» قسم یا «واو» قسم و مانند آن سوگند یاد می‌کند، می‌فرمایند قسم به بیّنه است نه در قبال بیّنه. مصادیق شفاف هم دارد نظیر سوره مبارکه «یس» که دارد

﴿یس * وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱ قسم به این قرآن تو پیغمبری! قرآن معجزه است دلیل است؛

مثل اینکه کسی بگوید قسم به این آفتاب که الآن روز است! این به دلیل قسم خورده است نه به چیز دیگر. ﴿یس

* وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾؛ قسم به این قرآن که تو پیغمبری! این معجزه است، دلیل پیغمبری

پیغمبر است. قسم به دلیل است، نه در قبال دلیل. بعد تحلیل‌های دیگری هم دارند و در سایر موارد هم همین‌طور

است. هر جا ذات اقدس الهی به یک امری سوگند یاد می‌کند ما را به دلیل توجه می‌دهد، ما را به برهان متوجه

می‌کنند، نه به امر تعبدی نظیر محکمه‌ها.

پرسش: مردم نسبت به دلیل شک داشتند.

پاسخ: می‌گوید تأمل کنید. اگر شک دارید مثل این بیاورید. اینها یک جمودی داشتند براساس همان جاهلیت

جهلایشان. همان‌طوری که وجود مبارک کلیم الهی به فرعون فرمود: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ﴾^۲ برای تو صددرصد ثابت شد. یک بحثی قبلاً بود حالا در بحث تفسیر یا اینجا که گاهی انسان

یک مطلبی را صددرصد عالم است، ولی باور نمی‌کند، چرا؟ برای اینکه علم یعنی علم! هیچ ارتباطی با مسئله عمل

ندارد. مشکل ما این است که ما نمی‌دانیم که چه کسی عمل می‌کند و چه کسی می‌فهمد! ما خیال می‌کنیم آن

نیرویی که عمل می‌کند و مسئول عمل است، همان کس عالم است! خیر یعنی خیر! این دستگاه درونی ما، این روح

ما، این قوای ما، آن قدر غنی و قوی و پیچیده است که نظیر «فقه و اصول» نیست که با بنای عقلا حل بشود که

روح چیست؟ تجرّد روح چیست؟ عقل نظر چیست؟ عقل عمل چیست؟ مسئول علم چیست؟ مسئول عمل چیست؟

۱. سوره یس، آیات ۱ - ۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

آدم ممکن است یک چیزی را صددرصد بفهمد، ولی باور نمی‌کند. باور یک چیزی دیگر است، ایمان یک چیزی دیگر است، علم یک چیزی دیگر است. اگر روح ضعیف بود، اینها پراکنده‌اند هر کسی کار خودش را می‌کند. اگر مدیر، مدیر غنی و قوی بود اینها را هماهنگ می‌کند، می‌گوید این شخص وظیفه خودش را انجام داد و فهمید، تو هم باید وظایف‌ات را انجام بدی و علم بکنی. اگر آن سرپرست قوی و غنی نباشد، اینها هر کدام خودشان ساز خودشان را می‌زنند. ما باید بدانیم اگر یک چیزی برای ما مسلم شد، نیمی از راه را رفتیم. هیچ یعنی هیچ! به نحو سالبه کلیه جزم داشته باشیم که هیچ ارتباطی بین علم و عمل نیست. اگر برای ما عالمانه روشن شد که دستگاه علم چیزی دیگر است و دستگاه عمل چیزی دیگر است. این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است که علم قائد روح است، علم امام تشکیلات است؛ تعبیر امام، تعبیر قائد، قیادت و رهبری، اینها بیانات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است که آن روح غنی و قوی، رهبری دستگاه درون را اداره می‌کند؛^۱ اگر او آدم قوی و غنی بود، بین این دو تا نیرو هماهنگ می‌کند، می‌گوید او کارش را انجام داده باید بفهمد، تو کارت را باید انجام بدهی و عمل بکنی.

ما یک جزم داریم که از راه تصور و تصدیق و قیاس و استدلال می‌آید که این راه حوزه و دانشگاه است که نتیجه آن جزم است. یک راهی داریم که عزم و اراده و اخلاص است که این جایش مسجد و حسینیه و نماز شب است. عزم یعنی عزم! جزم یعنی جزم! «بینهما بین الأرض و السماء» است. اینکه ما عالم بی‌عمل داریم، برای اینکه جزم غیر از عزم است. ما - متأسفانه - در «اصول» این بزرگان ما - که سعی آنها مشکور باشد - بین طلب و اراده خیلی فرق گذاشتند، رساله‌ها نوشتند و بحث کردند، بی‌خاصیت! برای اینکه طلب و اراده هر دو در یک وادی است، شما آن مشکل اساسی را حل کن که چگونه آدم عالم است، ولی اراده ندارد؟! طلب و اراده هر دو در یک

۱. تحف العقول، النص، ص ۲۰۸.

وادی‌اند، حالا یکی قوی‌تر و یکی ضعیف‌تر. آن که اساس کار است این است که «ما الفرق بین العلم و الإرادة». چگونه می‌شود که ما عالم بی‌عمل داریم؟! او جهنم را یقین دارد، او ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ را یقین دارد که خدا فرمود، چرا نگاه می‌کند به نامحرم؟! برای اینکه علم پنجاه درصد قضیه است، علم رهبری عمل را به عهده ندارد، مسئول علم یک چیزی دیگر است و مسئول عمل یک چیزی دیگر است. آنکه مشکل حوزه را حل می‌کند، بحث درباره اینکه «ما الفرق بین العلم و الإرادة»؛ چگونه می‌شود که ما علم داریم، ولی اراده نداریم؟ چرا معصیت می‌کنیم با اینکه می‌دانیم؟! اینکه جهنم است و گفته خداست و این هم آیه قرآن است و این هم گفته ائمه است، اینها «مما لاریب فیه» است! خوب هم سخنرانی می‌کنیم، خوب هم مقاله می‌نویسیم، اما موقع عمل مشکل داریم.

غرض این است بین اراده که امر عملی است مسئول خاص دارد متولی خاص دارد دستگاه مخصوص دارد، با علم که امر نظری است اندیشه است، خیلی فرق است. اگر روح، یک رهبر قائد قوی غنی مواظب بود اینها را کنترل می‌کند، می‌شود عالم با عمل و اگر او ضعیف بود هر کسی ساز خودش را می‌زند. روح قوی است که اینها را می‌تواند هماهنگ کند.

به هر حال اگر چنانچه بینه ثابت شد چه بینه بر اقرار و چه بینه بر عنن، مطلب ثابت می‌شود و اینکه آیا صرف نکول کافی است یا نه، این را باید به بحث «قضا» برسیم.

من وقتی قبرستان لطیف و شریف و نورانی تحت فولاد اصفهان مشرف شدم، بالای قبر مرحوم فاضل هندی زیارت کردیم و فاتحه خواندیم و تعجب کردیم که فاضل هندی اینجا چکار می‌کرد؟! گفتیم که زمان صفویه اینجا حوزه علمیه بود. این فاضل، فاضل اصفهانی است، فاضل هندی نیست، او از مفاخر اصفهان است. حالا به یک

۱. سوره نور، آیه ۳۰.

مناسبتی به هند سفر کرد شده فاضل هندی. او فیلسوف بود، متکلم بود، حکیم بود، فقیه نام آور بود. یک کتاب غنی و قوی علمی دارد به نام *عون و اخوان الصفا علی فهم کتاب الشفا*. چون مستحضرید *شفا* با متن‌های دیگر خیلی فرق می‌کند! از کتاب‌های غنی مرحوم بوعلی است. این سینا یک رساله‌ای دارد به نام «معراجیه» آنجا حضرت امیر (سلام الله علیه) را می‌خواهد وصف بکند، می‌گوید یک حدیثی است که وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر فرمود. اوصافی که برای حضرت امیر ذکر می‌کند این است: «بأعز الأولياء ... الذی هو بین الخلق کالمعقول بین المحسوس أو بین الأصحاب کالمعقول و المحسوس»؛ او دیگر نمی‌گوید که علی فاتح خیبر بود! علی در بین مردم مانند عقل است بین چشم و گوش. حکیم بخواهد آن هم این سینا! از حضرت امیر یاد کند، او می‌گوید عاقله جهان است، دیگران دست و پا و چشم و گوش هستند. «الذی هو بین الخلق کالمعقول بین المحسوس». شما یک تعبیر این‌چنینی از هیچ مورّخی، از هیچ حکیمی، از هیچ فقیهی، از هیچ اصولی! می‌گوید جهان به هر حال یک چشم و گوش و دست و پای دارد و یک عاقله؛ علی عاقله جهان است. این *شفا* مرحوم بوعلی کتاب سنگینی است. خدا غریق رحمت کند این بهاء الدین محمد بن حسن اصفهانی که معروف به فاضل هندی است صاحب *کشف اللثام*، ایشان مشکلات *شفا* را در آنجا حل کرده، نوشته «*عون و اخوان الصفا علی فهم کتاب الشفا فی المنطق*». این بزرگوار قواعد مرحوم علامه را هم شرح کرده است.

در بحث جلسه قبل اشاره شد به اینکه مرحوم علامه در بعضی از کتاب‌هایش دارد به اینکه اگر زن این عیب را پنهان کرد در روایت دارد که مَهر برمی‌گردد و آقایان هم گفتند همه مَهر برمی‌گردد، مرحوم علامه دارد که بخشی از مَهر به هر حال نصیب زن باید باشد، برای اینکه او هیچ بهره‌ای نبرد این از نصوص بعید است. مرحوم فاضل هندی (رضوان الله علیه) در قواعد وقتی این را شرح می‌کند، بی‌میل نیست که فتوای علامه را امضا کند. ردّ نمی‌کند،

یک؛ طرزی شرح می‌کند که بی‌میل به متن در نمی‌آید، دو؛ عبارت مرحوم علامه در متن قواعد این است که اگر این نشد «و لو كانت هي المدلّسة رجع عليها»؛^۱ این متن قواعد است که اگر تدلیس از زن بود، مرد به خود زن مراجعه می‌کند و مهر را از او پس می‌گیرد. فاضل هندی دارد که «للتدلیس».^۲ متن قواعد این است «إلا بما يمكن أن يكون مهرا»؛ یک مقداری که یک مالیتی داشته باشد بماند برای زن. «و هو أقل ما يتموّل، لئلا يخلو البضع عن العوض و قال أبو علي: إلا بمهر مثلها، لأنه العوض للبضع إذا وطأ لا عن زنا و لم يتعرض لاستثناء شيء منهما جماعة، لإطلاق الأدلة»؛^۳ فقط اختلاف قولین را ذکر کرد، فرمود که این حرفی که علامه در متن دارد یک مقدار را استثنا کرده است و دلیلش هم این است بهره‌ای که زوج بُرده نباید که زن دست خالی باشد و عده‌ای هم چیزی استثنا نکردند. اما ادعای اجماع در مسئله باشد که همگی می‌گویند، این‌طور نیست؛ یا فرمایش متن را که از قواعد است نقد کند، این چنین نیست. این میل به فرمایش مرحوم محقق از آن در می‌آید، برای اینکه اجماعی که در کار نیست، آن دلیل هم که مساعد است. حشر همه اینها با عترت طاهرین - إن شاء الله -

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۶۷.

۲. كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۳۷۴.

۳. كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۳۷۴.